**مدت: 5/35 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدّيقَةِ فاطِمَةَ الزَّکِيةِ حَبيبَةِ حَبيبِکَ وَنَبِيکَ وَاُمِّ اَحِبّآئِکَ وَاَصْفِيآئِکَ الَّتِى انْتَجَبْتَها وَفَضَّلْتَها وَاخْتَرْتَها عَلى نِسآءِ الْعالَمينَ اَللّهُمَّ کُنِ الطّالِبَ لَها مِمَّنْ ظَلَمَها وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّها وَکُنِ الثّائِرَ اَللّهُمَّ بِدَمِ اَوْلادِها اَللّهُمَّ وَکَما جَعَلْتَها اُمَّ اَئِمَّةِ الْهُدى وَحَليلَةَ صاحِبِ اللِّوآءِ وَالْکَريمَةَ عِنْدَ الْمَلاَءِ الاَعْلى فَصَلِّ عَلَيها وَعَلى اُمِّها صَلوةً تُکْرِمُ بِها وَجْهَ اَبيها مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَتُقِرُّ بِها اَعْينَ ذُرِّيتِها وَاَبْلِغْهُمْ عَنّى فى هذِهِ السّاعَةِ اَفْضَلَ التَّحِيةِ وَالسَّلامِ.

بحث در قرائني بود که اقامه شده بر اين که مراد از جهالت در اين جا جهل مرکب و اعتقاد به صحت هست. قرينه أولي بحث شد اما قرينه ثانيه که شيخ اعظم اقامه نموده اين است که اگر اين جهالت شامل شاک و متردد هم بشود نياز به تخصيص دارد و بايد شاک متردد مقصر را از تحت آن خارج کنيم هم به خاطر ادله وجوب تعلّم و هم به خاطر وضوح حکم عقلي که شارع حتي مقصر را هم بخواهد ببخشد و حال اين که اين عبارت اباء از تخصيص دارد. پس اين قرينه مي‌شود که معنايي مراد است که احتياج به تخصيص ندارد و آن معنا همان جاهل مرکب است. عبارت شيخ اعظم: «أنّ تعميم الجهالة بصورة التّردّد يحوّج الكلام الى التّخصيص بالشّاكّ الغير المقصّر...»

س: ...

ج: اين از شيخ اعظم است. حالا من نوشتم از شيخ اعظم است، ظاهراً از شيخ اعظم است.

مقصود از اين که مي‌گويد «الي التخصيص بالشاک الغير المقصر» يعني روايت را اختصاص بدهيم، و تخصيص بزنيم به شاک غير المقصر، اختصاص بدهيم روايت را به شاک غيرمقصر، يعني شاک مقصر را از تحتش خارج کنيم. «و سياقه آبى عن التّخصيص» بعد فرموده فتأمّل. اين فرمايش شيخ اعظم است فلذا آقاي آخوند هم فرموده آن وجهي که بعد مي‌گوييم شايد ايشان اشاره به اين کرده باشد.

 اين قرينه دومي است که براي اين مطلب اقامه شده. چند جواب از اين قرينه داده شده:

جواب اول اين است که اين تخصيص علي أي حال چه خصوص جاهل مرکب مقصود باشد و چه اعم از جاهل مرکب و شاک مردد مقصود باشد. اين تخصيص اين جا لازم است علي کل حال، پس اين نمي‌تواند قرينه بشود چرا؟ براي خاطر اين که ما جاهل مرکب هم دو قسم داريم؛ يکي جاهل مرکبي که تقصر در مقدمات نداشته و يکي جاهل مرکبي که تقصير در مقدمات داشته و در اثر اين الان به اين روز افتاده که جاهل مرکب است. باز اين جا هم پس بنابراين بايد جاهل مرکب مقصر را که تقصير در مقدمات کرده اين را از تحت اين دليل خارج بکنيم و تخصيص بزنيم. بنابراين چه آن معنا را شما اراده بکنيد، چه اين معنا را بخواهيد اراده بکنيد اين نياز به تخصيص دارد پس اين نمي‌شود قرينه بشود که اين نيست آن هست.

س: ...

ج: بله.

پس بنابراين اين يک وجه که عده‌اي از اعاظم اين فرمايش را فرمودند مثل محقق خراساني، محقق نائيني، عراقي، امام و غير اين‌ها از بزرگان اين اشکال اول را به اين شکل بيان کردند.

بيان دوم بر مناقشه دوم اين است که در جاهل مرکب هم ما مواردي داريم که بايد تخصيص بزنيم. امام مثلاً مثال زدند گفتند علي ما ببالي صيد براي جاهل مرکب در تروک احرام حج، اگر آن جا ولو جاهل مرکب باشد آن جا چي دارد؟ آن جا کفاره دارد و حال اين که اين روايت مسلّم کفاره را شامل مي‌شود ديگه، مي‌گويد لا شيء عليه، اين بدنه را گفته نمي‌خواهد بدهي پس حتماً اين تعليل آن را مي‌خواهد شامل بشود. و حالا همين طور اين مثال‌هايي که جناب آقاي ميلاني مي‌زنند. در موارد ضمانات، جاهل مرکب هم باشد ضمان هست، گناه نکرده ولي ضامن هست. لاشيء عليه اين جا نيست، خيال مي‌کرده مثلاً‌ اين شيء برای خودش است، قاطع بوده يا يقين داشته، آن را تلف کرده، بعد معلوم شده برای خودش نبوده،‌ برای زيد بوده. اين جا ضامن که هست لاشيء... «ارتکب امراً بجهالةٍ» ولي و لا شيء عليه نيست اين جا. پس بايد بالاخره اين وجه که شيخ اعظم به آن استناد فرموده براي اين که اين جاهل مرکب مقصود است چون اگر اعم مقصود باشد محتاج به تخصيص مي‌شويم و اين اباء دارد، اين اشکال مشترکي است علي أي حال اين تخصيص بايد اين جا زده بشود. و بعد که ايشان فرموده فتأمل محتمل است که اشاره به همين مناقشاتي باشد که عرض شد.

و اما اشکال ديگري که باز به اين قرينه شده است اين است که ...

س: ...

ج: اين روايت دارد مي‌گويد چي؟ مي‌گويد «أيما رجل ارتکب» يا ايما امرأة ارتکب امراً بجهالةٍ فلا شيء عليه» هيچي بر او نيست.

س: ...

ج: مي‌دانم با تحفظ به موضوع يعني بجاهلة انجام داده. آن ادله صيد مي‌گويد بجهالة انجام دادي بايد کفارش بدهي.

س: ...

ج: بجهالة انجام دادن است. اين جا هم دارد مي‌گويد اگر به جهالت انجام دادي هيچي نداري.

س: استاد يک جايي بحث شبيه اين را داشتيم که در مورد شک مي‌گفت،‌ اين احکامي که گفته مي‌شود برای آن جايي است که اين لابشرط باشد نه اين که خودش، شک موضوع باشد.

ج: درسته.

س: ... الان ايشان مي‌فرمايند که يک سري احکمام هست که مال خود عنوان جهل است، هيچ دليلي نمي‌تواند آن را بردارد.

ج: نه، مال عنوان جهل نيست مال صيد است. صيد در حال احرام، حالا عالماً، جاهلاً اين‌ها احوالش است. اين طوري است ديگه آن احوالش است. صيد در حال احرام کفاره دارد سواءٌ کان که جاهل باشد يا عالم باشد. نه الجاهل اين جوري بگوييم؛ که بگوييم بله اين آن را برنمي‌دارد. مثل آن حرف را در باب حديث رفع مي‌زدند ديگه «رفع النسيان» يا «رفع الخطاء» آن‌هايي که موضوعش خود خطا است، خود نسيان است برنمي‌دارد. نه، منسي‌اي که به ذاته يک حکمي دارد اگر نسيان عارض شد برمي‌دارد، اين مطلب درست است اما اين جا هم اين است که خود صيد يک چنين... «من ارتکب صيداً» آن مي‌گويد اين جوري است. از ادله فهميديم،‌ از اطلاقاتش فهميديم، از اجماع فهميديم که اين حکم روي اين موضوع هست ولو جهلاً مرکباً باشد. وقتي که اين طوري ... يا در باب ضمان هم همين جور است،‌ ضمان يعني چي يعني تلف مال الغير، جهل و علم توي آن نيست. ضمان مال تلف مال غير کردن است، اتلاف مال غير کردن است. باز اين روايت مي‌گويد «من ارتکب لا شيء عليه» بنابراين بايد تخصيص بخورد.

س: اگر جهل ...

ج: آره به گردنش هست منتها معذور است به اين معنا که در قيامت مي‌گويد من اين بدهکاري را داشتم، اگر ورثه‌اش فهميدند بايد چه کار کنند؟ ... خودش اصلاً جاهل مرکب است ورثه‌اش ولي مي‌دانند من دينٍ أو وصيةٍ. پس بايد دينش را اداء بکنند اين جا. بالاخره ذمه او مشغول است. پس شيء عليه هست.

س: ...

ج: نه، فرض اين است که نمي‌دانست در هنگام صيد خيال مي‌کرده براي محرم قطعاً جايز است.

س: ...

ج: ذمه کي؟ همين آدم بايد کفاره بدهد با اين که جاهل مرکب بوده.

س: اگر ورثه ندادند...

ج: کدام را؟ شما يکي صيد را مي‌گوييد يا آن مثال ايشان را مي‌گوييد؟

س: ...

ج: نه، عقاب نيست يک مطلب است، ذمه‌اش مشغول نيست يک مطلب آخري است و اين جا ورثه عقاب مي‌شوند البته اگر مي‌دانند. ولي آن هم در آن بوده که «ادّ هذا الدين» اين خطاب بوده منتها اين خطاب براي او تنجز پيدا نمي‌کند و معذور است.

س: ...

ج: حالا تخصيص‌ها ممکن است جهاتش فرق بکند با هم ديگر.

س: ... محشين فرائد مي‌آيند مي‌گويند به خاطر همين شيء حتي اگر عقاب باشد و مورد برائت را ما بخواهيم حتي بگوييم حتي همين حرفي که آقاي شيخ که مي‌گويد ... شامل بشود و به غير مقصر تخصيص بزنيم در جاهل مرکب هم اگر کسي که در مقدماتش ترديد کرده او هم مستحق عقاب هست.

ج: گفتيم ديگه، جواب همين جور داديم. ما دو تا اشکال عرض کرديم: اشکال اول همين بود که شما داريد مي‌فرماييد که اين تخصيص علي أي حال لازم است چه فقط جاهل مرکب مقصود باشد، چه اعم مقصود باشد. چرا؟ چون گفتيم جاهل مرکب هم دو قسم است يکي آن که تقصير در مقدمات کرده، يکي اين که نکرده. پس اين اشکال اول که معظم اعلام اين اشکال را بسياري از اعلام دارند. اشکال دوم را همه اعلام ندارند که ما اين جا تخصيص مي‌خواهيم حالا صرف نظر از مسأله عقاب، ما بالاخره تخصيص مي‌خواهيم نسبت به بعضي از احکام بايد تخصيص بزنيم که آن‌ها فرقي بين جاهل مرکب و غير جاهل مرکب در آن نيست. يکي باب ضمانات است، يکي باب بعضي از تروک حال حرام است، اين جوري است پس بنابراين باز بايد تخصيص بخورد. اگر اين اباء از تخصيص دارد پس اين‌ها را بايد چه کار کرد؟

س: ...

ج: حالا ببينيم، بحث انصراف را هم حالا ببينيم. لا شيء عليه؛ هيچي به گردن او نيست.

و اما اشکال سوم اين است که اين که شما مي‌فرماييد اباء از تخصيص دارد چه چيزي در اين روايت هست که آن را آبي از تخصيص کرده؟ چه منشأي براي اين است که شما مي‌گوييد اباء از تخصيص دارد؟ اباء از تخصيص نياز به يک سبب دارد مثل اين که حکم عقلي باشد. حکم عقلي قابل تخصيص نيست چون عقل حکم را نمي‌آورد روي اوسع از موضوع واقع که حالا بخواهيم تخصيص بزنيم. و هم چنين در مواردي که معلوم است يک علتي وجود دارد براي اين حرف که نمي‌شود بگوييم در اين فرد وجود ندارد در آن فرد وجود دارد مثل اين که فرموده «ما خالف قول ربنا لم اقله»‌ پيامبر مي‌فرمايد، ائمه عليهم السلام مي‌فرمايند هر چيزي که مخالف فرمايش خدا باشد ما آن را نگفتيم. مي‌گويند الا اين حرف، الا اين حرف يعني چي؟ با اين که مخالفت خدا مي‌کنند اين‌ها،‌ مخالف قول رب مي‌کنند. اين هم اباي از تخصيص دارد؛‌ ما خالف قول ربنا چون معلوم است که اين علت در همه موجود است نمي‌شود آن را بيرون کرد اما در اين جا چه وجهي است. «أي ما امرئٍ ارتکب امراً بجهالة فلا شيء عليه» چرا اباي از تخصيص داشته باشد اين يک ادعايي است بلادليل بنابراين هم آن تخصيص درست است، آن تخصيص‌ها هم بلااشکال مي‌شود و هم تعميم اين نسبت به شاک متردد اشکال ندارد شاک متردد مقصر را به خاطر ادله وجوب تعلم و امثال آن خارج مي‌کند، مشکلي ندارد. اين اشکال هم...

س: سيره‌ عقلائيه‌اي که فرموديد چي؟ اين هم جزو مناشئ است که نمي‌تواند تخصيص بخورد؟ سيره عقلائيه‌اي که هست...

ج: بله اگر باز سيره عقلائيه‌اي باشد که به نظر عقلاء و فطرت عقلاء اين است که اين را هم نمي‌شود تخصيص زد مثلاً بگويد قبيح است عقاب بلابيان اگر بگوييم اين حرف عقلايي است به قول آقاي صدر نه عقلي. که ايشان عقلايي مي‌داند نه عقلي. عقلاء باز بگويد که بله عقاب بلابيان قبيح است الا اين جا که ولو بيان نيست. عقلاء زير بار نمي‌روند، مي‌گويند اين را نمي‌شود تخصيص بزني، چرا؟ براي اين که آن ارتکازي که آن‌‌ها دارند باز مثل همان است که يک علت مشترک است.

س: اين جا آن جوري نيست؟

ج: نه.

س: چرا يک کسي که از روي جهل يک کاري را انجام داده نمي‌شود ما عقابش بکنيم...

ج: هيچي نه....

س: مصداق ظلم است يعني آن قاعده‌اي است که همه مي‌فهمند فطري است، ارتکازي است، يکي از مصاديق آن است.

ج: نه، ولي آن که مقصر است درسته اما آن که مقصر نيست مي‌گويد لا شيء عليه، اين که درست است. مقصر را بيرون مي‌کند عقلاء هم نسبت به مقصر حرفي ندارند.

س: پس آبي از تخصيص هست يا نه؟

ج: نه. چي را مي‌خواهيد خارج بکنيد. اين بيان، شما مي‌خواهيد مقصر را خارج بکنيد، مقصر هم اتفاقاً طبق بناء عقلاء است، طبق همان عقلاء. بلابياني که او تقصير نکرده باشد، فحص کرده باشد از آن.

 اين هم اشکالي است که مرحوم امام قدس سره و مرحوم آقاي نائيني قدس سرهما دارند.

اين فرمايش قد يجاب عنه به مطلبي که قبل از اين بزرگواران بعضي از بزرگان در وجه اباء از تخصيص فرمودند و آن مطلبي است که در تقريرات بحث ميرزاي شيرازي قدس سره اين جور تقرير شده بنابر اين که اين تقريرات از ميرزاي شيرازي باشد نه از کسي ديگر و آن اين است که ايشان فرموده است که اين جا حکم تعليق شده و معلق شده بر صفت جهالت، تعليق حکم بر صفت دال بر اين است که آن صفت که... اگر صفت مناسبي باشد براي عليت، اين علت حکم است. تعليق حکم بر صفت در صورتي که آن صفت صفت مناسبي باشد اين مشعر است عده‌اي مي‌گويند به عليت که معروف است توي اصول و توي فقه يا مي‌گويند علت است براي حکم. مثلاً مي‌گويد اکرم رجل العالم. اين جا آدم مي‌فهمد که اين وجوب اکرام منشأش چيه،‌ علتش چيه؟ عالم بودنش است چون اين صفت مناسبت با اين حکم دارد حالا اگر بگويد اکرم هذا الرجل الجالس، نه جلوس چه دخالتي در اکرام دارد، تناسب ندارد که بخواهيم بگوييم اين علت است. اما اگر علتي ذکر شد که آن علت تناسب با حکم دارد که علت حکم باشد آن جا ظهور اين، آوردن اين وصف اين است که علتش هم همين است. اگر اين علت شد، علت چي شد؟ جهل شد، جهل هم در متردد هست، هم در قاصر هست، هم در مقصر هست. پس بنابراين در همه جا، هر جا جهل است بايد اين حکم باشد ديگه که لاشيء عليه. پس دو تا مقدمه وجود دارد؛ يکي اين که اين تعليق شده است بر وصف و اين وصف صلاحيت براي حليت دارد. پس اين جمله ظهور دارد در اين که علت لاشيء عليه و حکم، همين وصف جهالت است. وقتي وصف جهالت شد علت حکم بنابراين هر جا اين علت هست معلولش هم بايد باشد، تخصيص نبايد بزنيم.

س: ...

ج: رکوب به جهالت باشد آن هم همين، همه جاها، هر جا رکوب به جهالت هست بايد باشد.

س: ...

ج: رکوب به جهالت است ديگه، آن جا هم که جاهل است، جاهل يعني غيرعالم.

س: متردد را فرموديد نمي‌شود رکوب به جهالت بکند.

ج: آن باء سببيت را کار نداريم، موضوع داريم، از باب سببيت که نمي‌گوييم. همين رکوب به جهالت يعني جهالت دارد، اين ناظر به آن اشکال آخر. مي‌گويد آقا اين علت حکم شارع که فرموده لاشيء عليه اين است، علت هم اين جا علت همان شرعي است ديگه يعني موضوع شارع قرار داده، تمام موضوع قرار داده اين را، نه اين که به معناي اين که از او سر مي‌زند و اين فاعلش هست، به معناي اين که اين تمام موضوع است در اين جا. پس بنابراين مرحوم ميرزاي شيرازي علي ما کتبه مقرر اين جور نسبت دادند که ايشان اين جوري تعليل مي‌کردند اين که اباء تخصيص دارد را اين جوري تعليل مي‌کرد.

در اوثق جور ديگر تعليل فرموده اين اباء از تخصيص را. فرموده چون ظاهر اين است که حضرت مي‌خواهد به يک ضابطه کليه استدلال بفرمايد. وقتي ما با يک تعليلي استدلال مي‌کنيم، وقتي درست است، دلگرمي مي‌دهد به مخاطب ما که اين يک کبرايي باشد تخصيص‌بردار نباشد، تخصيص نخواهد بخورد و الا اگر مي‌خواهد تخصيص بخورد مي‌گويد من چه مي‌دانم شايد اين موردي که تو مي‌گويي جز موارد تخصيص باشد. مثلاً «و کل متغيرٍ حادث» اگر احتمال تخصيص هم داشته باشد اگر احتمال تخصيص باشد پس کليتش ديگه چيز نيست که ما بگوييم العالم متغير و کل متغير حادث فالعالم حادث، مي‌گوييم ما اين چنين نتيجه‌اي نمي‌توانيم بگيريم لعل اين عالم جزو آن استثناءها باشد که متغيري است که حادث نيست، لعل اين جور باشد. پس استدلال وقتي مي‌آيند مي‌کنند بايد يک قاعده و ضابطه‌اي بگويند که ديگه بيل به کمرش نمي‌خورد. پس بنابراين اين جا هم ايشان اين جوري تقرير کرده که اباء از باب همين که ظاهر اين است که مي‌خواهد تعليل کند به يک ضابطه.... حالا ايشان گفته عقليه هم. اين هم يک بياني است که گفته شده.

عرض مي‌کنيم به اين که اما اين بيان ميرزاي شيرازي قدس سره مبني بر اين مبنا است که بگوييم تعليق حکم بر وصف اين دلالت بر عليت تامه منحصره مي‌کند که قهراً اگر اين را هم بگوييم بايد بگوييم مفهوم وصف را هم قائل باشيم. و اين همان طور که در محل خودش گفته شده است؛ اين اگر هم باشد يک اشعاري است نه دلالت است. فلذا است که مفهوم وصف هم به آن معنايي که در اصول گفته مي‌شود اين... و ثانياً و اما بيان مرحوم اوثق رضوان الله عليهما، آن هم جوابش اين است که وقتي امام دارند تطبيق مي‌کنند اين جا موجب شک و ترديد شخص نمي‌شود چون امام دارد تطبيق مي‌کند و اگر ما اين را بخواهيم بگوييم اصلاً نظام تعليلات در روايات شايد به هم بخورد. ما بسياري از تعليلاتي که در روايات داريم اين‌ها تخصيص بالاخره خورده. پس بنابراين اين هم آن اباء تخصيص نمي‌دهد بعد از اين که ما مي‌بينيم رويه شارع اين نيست که تعليلات را هيچ گاه تخصيص نزند و نفرمايد و اين هم که شما بفرماييد تعليل به يک امر عقلي دارد مي‌کند نه، معلوم نيست که به يک امر عقلي بکند،‌ اگر حق الطاعه‌اي باشيد که اصلاً عقلي نيست. اگر حق الطاعه‌اي هم نباشيد شارع مي‌تواند جعل احتياط بکند که. اين که مي‌گويد لاشيء عليه يعني هيچي بر او نيست حتي احتياط هم بر او نيست. بنابراين چه اشکالي دارد که بعد تخصيص بخورد و اين امر امر شرعي باشد نه عقلي باشد.

س: ... اگر مورد از ذيل آن قاعده خارج باشد آن تحير براي مخاطب پيش مي‌آيد ولي لازم نيست اين اين قدر زياد باشد که چيزهايي که غير از اين هم هست را شامل بشود. يعني آن چيزي که براي استدلال نياز است اين است که اين کبرايي که ما مي‌آوريم صغرايي که قبل از آن ذکر کرديم را بگوييم که اين جا اين فرد توي روايت گفتيم که اين جاهل قاصر بوده يا هر چي، مثلاً اين جوري باشد، پس اين را شامل مي‌شود. پس نياز نيست که به خاطر آن اصلاً توي همان مثال که عالم حادث است نياز نيست که ما بگوييم هر موجودي حادث است، که اين قدر محکم باشد که... همين ممکن حادث باشد کافي است براي اين که قاعده درست بشود. اين جا هم مي‌شود اين جوري جواب بدهيم.

ج: نه. اگر شخصي را مي‌خواهيد قانع کنيد بگوييد عالم حادث است، بگوييد العالم متغير و کل متغير حادث الا يک جاهايي استثناء ندارد اين مي‌گويد نتيجه مي‌تواني بگيري فالعالم حادث؟ مي‌گويد لعل اين عالم جزو همان استثناءها باشد. اين جا هم همين طور است مي‌گويد شما داري مي‌گويي هر کسي ارتکب امراً بجهالة فلا شيء عليه ولي يک استثناءهايي دارد، شايد من جزو اين‌ها نباشم، جزو همان استثناء‌ها باشم.

س: حاج آقا عالم تکوين با عالم جعل و تشريع تفاوت ندارد؟

ج: از نظر اين جهت که مي‌خواهيم.. بالاخره مي‌خواهيم بگوييم اين مجعول ما... ما به خاطر اين مجعول.

س: اين يک قدر متيقني دارد...

ج: اين جا چطور قد متيقنش هست؟

س: در باب حج مثلاً بگوييم که...

ج: نه، آن چطور قانع مي‌شود؟ امام که لازم نبود اصلاً استدلال بکنند براي آن چون حکمش را گفتند، استدلال که مي‌خواهند بکنند مي‌خواهند چه کار بکنند؟ مي‌خواهند يا آن را يا جا بيندازند يا يک ضابطه‌اي تحويل بدهند. اگر مي‌خواهند جا بيندازند و ضابطه‌اي تحويل بدهند.

س: ...

ج: بله اين جا عرض کردم چون امام دارد تطبيق مي‌کند ديگه او شک نمي‌کند که اين مصداقش هست.

س: پس اين هم استدلال نمي‌شود اعلام موضع مي‌شود، إخبار مي‌شود. به فرمايش اوثق اگر واقعاً امام در مقام استدلال است معنا ندارد... اين استدلال نيست، اين اعلام موضع است... امام هم دارد به قرينه اين که من دارم تکليفش مي‌کنم... اين اعلام موضع است.

ج: نه، ببينيد مقامات يک مقداري با هم ديگر فرق مي‌کند. يک ضابطه واحدي در همه جاها وجود ندارد. به خاطر خصوصيات مقامات است که ما... يک وقت امام عليه السلام مي‌خواهند چون اين با آن هولاء مي‌گفت که اين جوري گفتند، اين قاعده ممکن است در بين آن‌ها هم هست که اين جواب بدهد که وقتي مي‌بيند که دارد از بالا در مي‌آورد مي‌گويد اين است. امام هم که بر اين تطبيق مي‌کند براي اين آدم چي مي‌شود؟ براي اين که او يک دستاويزي هم پيدا کند، اگر آن‌ها گفتند چرا اين کار را کردي مي‌گويد بابا مگر اين جوري نيست کلما...

س: ... مشکل است چون ما در مقام اثبات خصم هستيم. ...

ج: نه، علاوه بر اين که جد است براي اين جهت هم فرموده است. نمي‌خواهد اين را فقط قانع کند که. اين اولاً حالا يک مطلب ديگري هم اين جا هست که قبلاً عرض کرديم از مرحوم محقق اصفهاني قدس سره که ايشان فرموده تمام عمومات يا مشتمل بر حکم واقعي هستند و ظاهري. يعني تا استثناء را واقف نشدي بر آن اين حکم شماست، پس احتمال استثناء باعث نمي‌شود که شما طبق آن مذهب.. اگر مولي گفت اکرم کل عالم و بعداً گفت لاتکرم الفساق من العلماء مثلاً بعد از پنجاه سال، اين پنجاه سال نسبت به عالم فاسق حکم ظاهري بوده. نسبت به عالم عادل حکم واقعي بوده. نه نسبت به عالم فاسق حکم اصلاً نبوده و ما تخيل حکم مي‌کرديم، بله حکم ظاهري بوده فلذا اين‌ها در باب إجزاء و اين‌ها هم به درد مي‌خورد ديگه که حکم شرعي بوده. آقاي اصفهاني مي‌گويد عمومات مخصصه که مخصص آن بعداً مي‌آيد آن عام باز حکم شارع است حتي نسبت به همان مورد تخصيص منتها در اين زمان حکم ظاهري بوده، از اين به بعد ديگه نه حکم واقعي دارد، نه حکم ظاهري آن اين نيست، حرمت است. اگر اين هم گفتيم اين راه را هم براي جواب بگوييم بله امام دارد به اين استدلال مي‌فرمايد چون آن که مخصصي را خبر ندارد و به همين مي‌شود استدلال کرد که آقا تو وظيفه‌ات الان اين است به خاطر اين عام. پس بنابراين اين هم يک راهي است براي جواب دادن اگر بگوييم.

آخرين مطلب در اين قرينه اين است که گفته شده است اصلاً اين جا نيازي به تخصيص ندارد، چرا؟ چون از اين مواردي که شما مي‌گوييد اصلاً خود کلام منصرف است. يعني أي امرئٍ ارتکب امراً بجهالةٍ فلا شيء عليه، يعني ارتکب امراً بجهالة‌ غير تقصيري. اين را عرف مي‌فهمد نه به جهالت تقصيري. مثل لاتعاد، لاتعاد الصلاة الا من خمس، کسي مي‌فهمد که اگر عمداً آمد غير خمس را، عمداً هم آمد ترک لاتعاد الصلاة، نمازش درست است؟ کسي اين جوري مي‌فهمد؟ يا نه، مي‌فهمند اين برای آدمي است که به غير عمد اين کار را کرده. اين جا هم همين جور. پس اصلاً جاهل مقصر چه در متردد آن، چه اصلاً شک دارد و نرفته دنبال آن و چه اين، اصلاً عبارت شاملش نمي‌شود تا بگوييد احتياج... ضيق فما الرکيه است. از اول يک عموم و اطلاق ندارد تا شما بگوييد اباحه از تخصيص دارد. پس بنابراين اگر اين حرف را هم بزنيم که لايبعد اين حرف زده بشود که در عرف اين چنيني هست و فهم عرفي اين چنيني هست به خصوص به خاطر اين که هر دو قضيه در ذهن عرف هم هست که عقاب براي آدمي که بياني به او نرسيده بعد الفحص و عدم التقصير عقاب او قبيح هست، آدمي هم که فحص کرده و واقعاً بيان به او نرسيده و تقصيري در اين راه نداشته عقاب او... فحص نکرده و در اثر فحص نکردن به او نرسيده و تقصير کرده عقاب او صحيح است. چون اين مطلب مرتکز در اذهان هست نسبت به عقاب پس انصراف دارد از آن که مقصر است. عبارت اصلاً شامل او نمي‌شود. اين جواب هم جواب بدي نيست که بعضي از اجله معاصر در المحصول اين جور جواب دادند. پس بنابراين اين قرينه ثانيه با اين وجوهي که گفته شد مي‌توان گفت که... ولو بعضي از آن، مي‌توان گفت که تمام نيست. و اما قرينه سوم که عبارت است از اين که باء براي سببيت ان شاء‌الله...

**پايان.**